

## Critical Evaluation of Daniel Dennett's Arguments Concerning Philosophical Naturalism

Mohsen Khayatkashani\*

Mirsaeid Mousavi Karimi\*\*

### Abstract

According to methodological naturalism, in scientific explanation we can only appeal to natural laws, forces and entities, without assuming any role for supernatural entities and parameters. Philosophical naturalism is an ontological view according to which there is nothing but natural elements, principles, and physical entities. To justify their views, naturalists usually use Darwin's theory of evolution and extend its domain over all phenomena. In this paper, we will explain Daniel Dennett's views on these issues and critically evaluate his arguments. Then, Alvin Plantinga's evolutionary argument against naturalism will be discussed. The conclusion of the paper is that ontological naturalism is not a correct and tenable opinion.

**Keywords:** Naturalism, Evolution, Darwin, Dennett, Plantinga.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

\* Master of Philosophy, Mofid University (Corresponding Author), dr.m.kh.k.86@gmail.com

\*\* Associate Professor, Department of Philosophy, Mofid University, smosavi@mofidu.ac.ir

Date received: 20/07/2021, Date of acceptance: 14/10/2021



Copyright © 2018, This is an Open Access article. This work is licensed under the Creative Commons Attribution 4.0 International License. To view a copy of this license, visit <http://creativecommons.org/licenses/by/4.0/> or send a letter to Creative Commons, PO Box 1866, Mountain View, CA 94042, USA.



پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

## ارزیابی نقادانه استدلال‌های دنیل دنت در دفاع از دیدگاه طبیعت‌گرایی فلسفی

محسن خیاط کاشانی\*

میرسعید موسوی کریمی\*\*

### چکیده

بنابر دیدگاه طبیعت‌گرایی روش‌شناسانه، استفاده از روش‌ها، قوانین و نیروهای طبیعی برای توضیح پدیده‌ها کافی است و عوامل ماورای طبیعت و الهی در این میان نقشی ندارند. طبیعت‌گرایی فلسفی نیز، دیدگاهی هستی‌شناسانه است که بنا بر آن، غیر از عوامل طبیعی و هویات فیزیکی، علت و هویت دیگری در عالم وجود ندارد. معمولاً طبیعت‌گرایان با تمسک به نظریه‌ی فرگشت داروین در توضیح چگونگی پیدایش ارگانیسم‌های پیچیده و تعمیم آن به کل موجودات و رخ‌دادهای عالم، تلاش می‌کنند دیدگاه خود را توجیه کنند. در این مقاله، ضمن توضیح دیدگاه دنیل دنت به‌عنوان نماینده‌ی شاخص دیدگاه طبیعت‌گرایی فلسفی، استدلال‌های او جهت توجیه طبیعت‌گرایی فلسفی صورت‌بندی و نقد می‌شوند. سپس نقد آلون پلاتینگا علیه باور به طبیعت‌گرایی و فرگشت توضیح، و نشان داده می‌شود این دو باور با یکدیگر ناسازگارند و جمع آن دو، خودشکن است. نتیجه‌ی مقاله نیز این است که طبیعت‌گرایی هستی‌شناسانه دیدگاهی درست و قابل اعتماد نیست.

**کلیدواژه‌ها:** طبیعت‌گرایی، فرگشت، داروین، دنت، پلاتینگا.

\* کارشناسی ارشد فلسفه، دانشگاه مفید (نویسنده مسئول)، dr.m.kh.k.86@gmail.com

\*\* دانشیار گروه فلسفه، دانشگاه مفید، smosavi@mofidu.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۴/۲۹، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۷/۲۲



Copyright © 2018, This is an Open Access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution 4.0 International, which permits others to download this work, share it with others and Adapt the material for any purpose.

## ۱. مقدمه

واژه‌ی "طبیعت‌گرایی" (Naturalism) معنایی کاملاً روشن و یکسان ندارد، اما به‌طور کلی می‌توان گفت بنابر دیدگاه طبیعت‌گرایان، تنها قوانین یا نیروهای طبیعی توضیح‌دهنده‌ی هم وجود و هم چیستی عالم هستند. به عبارت دیگر، طبیعت‌گرایی دیدگاهی است که وجود هویات غیر فیزیکی و بنا بر این، هر گونه علت غیرطبیعی (الهی و ماورای طبیعت) را انکار می‌کند. از این رو، علت وقوع هر رویدادی در عالم به علل فیزیکی و طبیعی تحویل داده می‌شود. (Deming 2008)

بر این اساس، دو نوع دیدگاه طبیعت‌گرایانه از یکدیگر قابل تمییز است. نخست، طبیعت‌گرایی روش‌شناسانه (Methodological Naturalism) (و تا حدی می‌توان گفت معرفت‌شناسانه) است که بنا بر آن، روش‌های قابل اعتماد و درست برای توضیح تمام پدیده‌ها و رویدادهای عالم، همانی است که در علوم تجربی و بر مبنای ارجاع به علل و رویدادهای طبیعی استفاده می‌شود. به عبارت دیگر، تنها یک روش قابل اعتماد برای شناخت طبیعت وجود دارد و آن، روش مورد استفاده در علوم تجربی است. نوع دوم، طبیعت‌گرایی فلسفی (Philosophical Naturalism) (یا طبیعت‌گرایی هستی‌شناسانه (Ontological Naturalism) یا طبیعت‌گرایی متافیزیکی) است که بنا بر آن، تمام موجودات عالم در نهایت چیزی جز هویات مکانی-زمانی (Spatiotemporal)، یا همان هویات فیزیکی، نیستند. هویاتی مانند جرم و انرژی و رویدادهای فیزیکی و شیمیایی، گستره‌ی وسیعی هستند که وجود و چیستی تمام موجودات و پدیده‌های عالم قابل تحویل به آنهاست. از این رو، علت وجودی تمامی رخدادهای عالم نیز، فارغ از امکان توضیح یا آزمایش آنها، باید تنها به علل مادی ارجاع داده شوند. (Forrest 2000)

فورست، ضمن اشاره به آراء کسانی چون پل کورتز (Paul Kurtz) و سیدنی هوک (Sidney Hook)، طبیعت‌گرایی روش‌شناختی را دیدگاهی معقول و پذیرفتنی می‌داند. در این دیدگاه، علوم تجربی بهترین ابزار معرفتی در دسترس بشر است و عمده شناختی که ما از عالم اطراف داریم، حاصل در پیش گرفتن طبیعت‌گرایی روش‌شناختی در علوم تجربی است. اما طبیعت‌گرایی فلسفی ادعایی مناقشه‌برانگیز است. قائلین به طبیعت‌گرایی فلسفی با استناد به این ادعا که طبیعت‌گرایی روش‌شناختی راهی موفق در کسب معرفت بوده است، نتیجه می‌گیرند که هویات اساسی و بنیادین تشکیل‌دهنده‌ی عالم، صرفاً هویاتی

فیزیکی هستند و می‌توان وجود و چیستی آن‌ها را با توسل به قوانین و علت‌های طبیعی توضیح داد.

اما یکی از مهم‌ترین اشکالات به دیدگاه طبیعت‌گرایی فلسفی این است که چگونه می‌توان تمام عالم را در سیطره و حیطة قوانین طبیعی دانست، حال آن که کل امور عالم نه تنها تاکنون بررسی و توضیح داده نشده، بلکه می‌توان گفت که اساساً قابل بررسی و توضیح نهایی نیست. به این مسئله در پایان مقاله خواهیم پرداخت، اما در این جا لازم است اشاره کنیم که روشن است طبیعت‌گرایی فلسفی را نمی‌توان به سهولت نتیجه منطقی طبیعت‌گرایی روشن‌شناختی دانست. (Forrest 2000)

در چند دهه اخیر بحث و جدل درباره‌ی دیدگاه طبیعت‌گرایانه، بیش از هر نظریه‌ی علمی دیگری، درباره‌ی نظریه‌ی فرگشت (Evolution) داروین در زیست‌شناسی مطرح بوده است. علت این امر شاید این باشد که نظریه‌ی فرگشت با نظریه‌ی بدیل آن نزد خداپاوران در مورد پیدایش یا خلقت موجودات زنده، به ظاهر در تعارض است. باورمندان به طبیعت‌گرایی فلسفی معتقدند که نظریه‌ی فرگشت می‌تواند دست‌کم بخش بزرگی از چگونگی ایجاد حیات و شکل‌گیری موجودات زنده در کره‌ی زمین را در قالب نظریه‌های فیزیکی-زیستی و مبتنی بر علل و قوانین طبیعی توضیح دهد. از این رو، بررسی قابلیت‌های نظریه‌ی فرگشت در توضیح چنین پدیده پیچیده‌ای، می‌تواند راهی برای ارزیابی توانمندی و درستی دیدگاه طبیعت‌گرایی فلسفی باشد.

در این مقاله، به منظور بررسی دیدگاه طبیعت‌گرایانه مبتنی بر زیست‌شناسی، به آراء دنیل دنت به‌عنوان فیلسوفی مشهور که مدافع سرسخت این دیدگاه است، پرداخته می‌شود. پس از ارائه و شرح استدلال‌های دنت، نشان می‌دهیم که دیدگاه او از ضعف‌ها و مشکلات بسیاری رنج می‌برد. سپس، آراء آلون پلانتینگا به‌عنوان منتقد دیدگاه دنت، ارائه خواهد شد. نتیجه‌ی مقاله این است که طبیعت‌گرایی فلسفی دیدگاهی درست و قابل اتکا نیست.

## ۲. آراء دنیل دنت درباره‌ی طبیعت‌گرایی

از دیدگاه دنیل دنت، تمام پدیده‌های عالم، چه آن‌ها که علت‌شان در حیطه‌ی علوم طبیعی کشف شده و چه آن‌ها که تاکنون کشف نشده است، در حیطه‌ی علت‌های طبیعی قرار دارند. دنت برای توجیه این ادعا، دو دسته استدلال ارائه می‌دهد. دسته‌ی اول،

استدلالاتی سلبی است که به نقد و انکار دیدگاه خداپاوران می‌پردازد. اما دسته‌ی دوم، استدلال‌های ایجابی است با این هدف که امکان قائل شدن به رویکرد طبیعت‌گرایی را تقویت کند. دنت این استدلال‌های به واقع یکسان و تکراری خود را به شکل‌ها و بیان‌های مختلف در بسیاری از آثار خود آورده است. اما در این مقاله به بیان استدلال‌های وی در دو کتاب از باکتری تا باخ (*From Bacteria to Bach and Back: The Evolution of Mind*) و ایده خطرناک داروین (*Darwin's Dangerous Idea: Evolution and The Meanings of Life*) اکتفا می‌کنیم. به این منظور، از دسته‌ی استدلال‌های سلبی وی، استدلال در رد نظریه‌ی خدای رخنه‌پوش و از دسته‌ی استدلال‌های ایجابی او، استدلال طراحی هوشمند معرفی و نقد می‌شوند.

## ۱.۲ استدلال مبتنی بر رد نظریه‌ی خدای رخنه‌پوش

در این استدلال، دنت تلاش می‌کند تلقی سنتی از خدا و نظریه‌ی خلقت را رد کند. از دیدگاه وی، فرض وجود خدا به‌عنوان موجودی آگاه که مسئولیت طراحی همه یا بخشی از عالم برعهده‌ی اوست، ادعایی غیرضروری، زائد (با در نظر گرفتن تیغ اوکام) و به دشواری قابل توضیح، و بنابراین، مردود است. دنت با اشاره به مفهوم خدای رخنه‌پوش، که بنابر دیدگاه برخی از اندیشمندان، فرضی بود لازم برای پر کردن شکاف‌های تبیینی علم، بیان می‌کند که فرض چنین خدایی در موارد زیادی شکست خورده و علوم تجربی یکی پس از دیگری مشغول از بین بردن رخنه‌های تبیینی موجود است. (Dennett 2017: 36)

به نظر دنت، با ارائه‌ی نظریه‌ی داروین، پیوستگی و خویشاوندی بین تمام گونه‌های ارگانیسم‌ها در تاریخ حیات در کره‌ی زمین مطرح شد. تعریف فرایندهای داروینی در توضیح ایجاد گونه‌ها، فضا را برای هواداران نظریه‌ی خلقت که مدعی وجود خالقی هوشمند برای طراحی عالم و خلق دفعی موجودات بودند، تنگ کرد. آن‌ها برای مقاومت در برابر این نظریه‌ی جدید، به رخنه‌هایی که در دیدگاه داروینی وجود داشت، پناه بردند. اما با مداومت دانشمندان در پیگیری علت‌های طبیعی، این رخنه‌ها یکی پس از دیگری به نفع نظریه‌ی داروین پوشانده شد. برای نمونه، کشف مولکول DNA، توضیحی علمی برای به‌وجود آمدن جهش‌ها و تغییرات کوچک اتفاقی در گونه‌ها را فراهم کرد. این کشف،

توضیح دهنده‌ی یکی از ملزومات نظریه‌ی داروین بود که تا قبل از آن، توضیحی برای چگونگی ایجاد تغییرات کوچک در گونه‌ها وجود نداشت. (Dennett 1991: 201)

دنت، به منظور تعمیم دیدگاه خود به رخنه‌ی توضیحی مربوط به چگونگی پیدایش آگاهی در انسان، استدلالی استقرایی به کار می‌برد. مبنای استدلال وی این است که چون توضیح‌های علمی تاکنون رخنه‌های زیادی را پوشانده است، بعد از این هم، این کار را انجام خواهد داد. به این ترتیب، مسئله‌ای مانند آگاهی که تاکنون توضیح علمی برای آن کشف نشده است، نمی‌تواند بیرون از دایره‌ی این استقرا از گذشته به آینده باشد. بنابراین، به‌باور دنت، سرانجام، پیچیدگی‌های آگاهی، با استفاده از روش‌ها و قوانین علوم تجربی کشف و حل خواهد شد.

دنت در فصل چهارم کتاب از باکتری تا باخ، ضمن اشاره به مفهوم خدای رخنه‌پوش می‌گوید که داروین، با نشان دادن امکان طراحی بدون نیاز به یک طراح، و آلن تورینگ، با نشان دادن امکان محاسبه بدون نیاز به یک عامل محاسبه‌گر هوشمند، زمینه‌ی لازم را برای آیندگان برای رد ایده خدای طراح و غایت‌مند فراهم کردند. به بیان دیگر، با این فرض که برای انجام محاسبه و طراحی، نیازی به آگاهی و طراح نیست، انجام دقیق‌ترین طراحی‌ها و محاسبه‌ها بدون فرض وجود خالق آگاه امکان‌پذیر شد. (Dennett 2017: 55) استدلال دنت در این مورد را می‌توان به شکل زیر صورت‌بندی کرد:

مقدمه‌ی اول: بنابر نظریه‌ی خلقت، طراحی و خلق موجودات زنده، توسط خالق‌ی هوشمند و هدفمند انجام شده است.

مقدمه‌ی دوم: بدیل نظریه‌ی خلقت، نظریه‌ی داروین است که بنابر آن، طراحی و ایجاد موجودات زنده نیاز به خالق‌ی هوشمند و هدفمند ندارد.

مقدمه‌ی سوم: اعتبار و درستی نظریه‌ی خلقت در گرو فرض وجود خالق هوشمند و هدفمند برای پوشاندن رخنه‌های توضیحی نظریه‌ی داروین است.

مقدمه‌ی چهارم: این رخنه‌های توضیحی، در مدت زمانی کافی توسط علوم فیزیکی توضیح داده شد.

نتیجه: بنابراین، نظریه‌ی خلقت و به دنبال آن، فرض وجود یک طراح هوشمند و هدفمند برای توضیح هستی و چیستی حیات، مردود است.

بر مبنای این استدلال، دنت موفقیت پاسخ‌های مبتنی بر نظریه‌های فیزیکی را به تمام پدیده‌های عالم تسری می‌دهد و ادعا می‌کند نظریه‌های فیزیکی برای توضیح تمام مسائل و معماهای پیش روی تجربه بشری کفایت می‌کند. به باور وی، با اطمینانی درخور می‌توان گفت هر رخنه‌ای که اکنون در نظریه‌های توضیح دهنده‌ی عالم وجود دارد، در آینده با استفاده از روش‌های علمی طبیعت‌گرایانه برطرف و حل می‌شود. دنت برای تقویت ادعای خود تلاش می‌کند نشان دهد طراحی، نیازمند فرض وجود یک طراح هوشمند نیز نیست. در ادامه به این مسئله می‌پردازیم.

## ۲.۲ طراحی بدون طراح هوشمند

به باور دنت، طراحی خردمندانه نیازمند موجودی طراح (Designer) و خردمند، نیست. به عبارت دیگر، یک طرح (Design)، نیاز به طراحی (Designing) دارد؛ اما حتی اگر خردمندانه هم باشد، لزوماً نیازمند طراح نیست. اعتقاد سنتی و پیش از داروینی این است که یک فاعل طراح، مسئولیت نظم ارگانیسم‌های موجود در طبیعت را به عهده داشته است. اما نظریاتی مانند فرگشت به ما نشان داده است که طراحی، نیازمند به وجود فاعلی نیست که علت ایجاد طراحی باشد یا نقشه‌ی طراحی را در ذهن داشته باشد. برای دنت، دلایل خردمندانه در طراحی ارگانیسم‌های طبیعت، برآمده از فرایندهایی است که یک خردمند غایت‌مند، نقشی در آن ندارد. (Dennett 2017: 59)

دنت تا جایی که می‌تواند از مستندات علمی شواهدی را به خدمت می‌گیرد تا ادعای خود را توجیه کند. به‌عنوان مثالی از طراحی‌های بدون غایت، وی کامپیوترهای امروزی را شاهد می‌گیرد که خالق خردمند یگانه‌ای نداشته‌اند، بلکه مجموعه‌ای از طراحی‌های جدا از یکدیگر، در زمانی طولانی کنار هم قرار گرفته‌اند تا ابزار امروزی ساخته شود. در واقع، هیچ‌یک از طراحان هوشمندی که در طراحی اجزای کامپیوتر نقش داشته‌اند به‌تنهایی قادر به فهم و ارائه‌ی غایتی کلی برای این طراحی نبودند. بنابراین، کامپیوتر از نمونه‌هایی است که به‌وسیله طراحی خردمندانه، بدون نیاز به طراح واحد خردمند ساخته شده است.

برهمن قیاس، ارگانیسم‌های پیچیده‌ی طبیعت نیز به‌وسیله جمع شدن طراحی‌های متعدد و بدون نیاز به خالق خردمند ساخته شده‌اند. به ادعای دنت، این که ما انتظار وجود فردی خردمند را برای انجام یک طراحی داریم، ایده‌ای پیش‌داروینی است که بنا بر آن،



وجود طرحی در ذهن یک طراح برای انجام طراحی ضروری به نظر می‌رسید.  
(Dennett 2017: 67)

دنت در کتاب ایده‌ی خطرناک داروین نیز ادعا می‌کند که ایده‌ی داروین دیدگاهی کلی است که تنها به پدیده‌های زیستی اختصاص ندارد. به گفته‌ی وی، در این نکته تردیدی نیست که ایده‌ی داروین حلالی فراگیر است که قادر است در ذات و اساس هر چیزی که در چشم‌انداز ما قرار گیرد، اثر جدی و شدید خود را بگذارد. (Dennett 1995: 521) بنابراین، ایده‌ی فرگشت نباید تنها در محدوده‌ی زیست‌شناسی باقی بماند و باید به آن عمومیت بیشتری داد. بسیاری از طراحی‌های اطراف ما، از نظم‌های زمین‌شناختی تا پیشرفت‌های فرهنگی، همگی از طریق فرایند فرگشت طراحی شده است.

این تعمیم، دنت را مجاب می‌سازد تا ادعا کند در سیستم‌های پیچیده، فرایندهایی مشابه آنچه که داروین معرفی کرد، مسئول طراحی هستند. به بیان دیگر، طراحی پائین به بالا، به نحوی کارآمدتر، از بین تغییرات اتفاقی، وضعیتی را که تناسب بیشتری با محیط دارد، حفظ می‌کند. این فرایندها تنها در حیطه‌ی زیست‌شناسی نیست و می‌تواند عناصر فرهنگی را نیز شامل شود. به عبارت دیگر، برای دنت حتی زبان و فرهنگ بشری محصول فرایندهای طراحی غیرهوشمند و بدون طراح است. از دیدگاه دنت، ذهن و آگاهی انسان محصولی متفاوت و حاصل تئیدگی مغزی بسیار پیچیده با اطلاعات فرهنگی و زبانی است. انسان قادر است خرد را تصاحب کند و آگاهانه به کار گیرد. این سطح از پیچیدگی در طراحی، اتفاقی است که روی کره‌ی زمین تنها برای انسان رخ داده و البته حاصل طراحی غیرهوشمند از طریق فرایند فرگشت است. (Dennett 2017: 50, 273)

به باور وی، تمام استدلال‌های مبتنی بر وجود نظم در جهان برای نشان دادن نیاز به وجود طراح، با ایده‌ی داروین دگرگون شد. داروین نشان داد که از وجود نظم در طراحی نمی‌شود نتیجه گرفت که ضرورتاً علتی فاعلی وجود دارد. نه تنها چنین ضرورتی وجود ندارد، بلکه بیشتر طراحی‌های موجودات طبیعی، بی‌نیاز از علتی فاعلی یا یک طراح، انجام شده است. (Dennett 2008).

به این ترتیب، دنت دلایل (Reasons) با فرض موجود خردمند (دلیل‌گر) (Reasoner) را از دلایل بدون فرض موجود خردمند (دلیل‌گر)<sup>۱</sup> تفکیک می‌کند. موجود خردمند (دلیل‌گر) ارگانیسمی مانند انسان است که توانایی درک دلایل را دارد. چنین موجودی نه تنها قادر است دلایل موجود در طبیعت را از طریق مهندسی معکوس به‌دست آورد، بلکه

می‌تواند طراحی‌هایی انجام دهد که مبتنی بر دلایل باشد. اما دلیل بدون موجود خردمند، همان دلایل موجود در طراحی بدون نیاز به خالق در فرایند داروینی است. در این نوع رویداد، اتفاقاتی که هیچ فاعل خردمندی آن‌ها را کنترل نمی‌کند، با فراهم بودن شرایط فرگشت به مسیری وارد می‌شود که در ظاهر چنان به نظر می‌رسد که گویی دلایل رخ دادن وقایع در کنترل موجودی خردمند (دلیل‌گر) بوده است. اما، به عقیده‌ی دنت، دلیل بدون نیاز به خردمند، بزرگ‌ترین سهم را در مجموعه دلایل عالم دارد. تمام طراحی‌های پیچیده‌ی ارگانیسم‌های زنده‌ی روی کره‌ی زمین توسط دلایل بدون موجود خردمند (دلیل‌گر) انجام شده است. استدلال دنت برای توجیه وجود دلیل بدون موجود خردمند، می‌تواند به شکل زیر صورت‌بندی شود:

مقدمه‌ی اول: دلایل خردمندانه‌ی مورد نیاز برای طراحی، یا طراح هوشمند دارد یا بدون طراح هوشمند (فرگشت) است.

مقدمه‌ی دوم: طبیعت، موجودی طراحی شده، به شکلی خردمندانه است.

مقدمه‌ی سوم: شاهی برای وجود طراح هوشمند در طراحی طبیعت وجود ندارد

نتیجه: دلایل خردمندانه‌ی موجود در طراحی طبیعت، برآمده از طراحی موجود هوشمند نیست.

دنت معتقد است که قائل شدن به وجود خدا جهت انجام طراحی طبیعت، تنها باعث پیچیده شدن توضیح فرایندها در عالم می‌شود. بنابراین، با در نظر گرفتن تیغ اکام، باید پذیرفت که طراحی طبیعت، برآمده از فرایندهای فرگشت در طراحی ارگانیسم‌ها بوده است و دلایل بدون خردمند (دلیل‌گر) برای رفع مشکلات توضیحی طراحی کفایت می‌کند.

### ۳. نقد دیدگاه طبیعت‌گرایی دنت

استدلال دنت در رد نظریه‌ی خدای رخنه‌پوش دست‌کم دو اشکال اساسی دارد. اشکال نخست مربوط به مقدمه‌ی سوم استدلال وی است، جایی که او تنها بدیل نظریه‌ی طبیعت‌گرایی را نظریه‌ی خدای رخنه‌پوش می‌داند. اما برخلاف آنچه دنت می‌گوید، قائل شدن به خدای رخنه‌پوش تنها راه حل و خوانش خداپاورانه از هستی و چیستی

عالم نیست. از دیدگاه بسیاری از فیلسوفان خداباور، چنین نیست که خداوند در عالم ماده دخالتی شبیه خدای رخنه‌پوش داشته باشد. برای آنان، خداوند به‌عنوان علت اولیه و در نقش علت فاعلی و علت غایی در صدور عالم عمل می‌کند و نیازی نیست که دخالتی به‌صورت حد واسط در میان سلسله علت‌های طبیعی داشته باشد. به عبارت دیگر، علت‌های طبیعی در طول علت غایی و فاعلی است و از منظر الهی، رخنه‌ای در تبیین طبیعی عالم وجود ندارد، و هرچه هست ناشی از کم‌دانشی آدمیان است. بنابراین، موفقیت توضیح فیزیکی و تبیین با علت‌های طبیعی، نمی‌تواند دلیلی بر انکار خداباوری باشد.

اشکال دوم استدلال دنت به تعمیم استدلال و این ادعای او برمی‌گردد که می‌توان توضیحی مبتنی بر علوم فیزیکی برای حل تمام مسائل از جمله معمای آگاهی ارائه داد. آشکار است که این، ادعایی علمی و مبتنی بر روش علوم تجربی نیست. زیرا، بر خلاف آنچه که از یک نظریه‌ی علوم تجربی انتظار می‌رود، وی شواهدی تجربی که مؤید ادعایش باشد، ارائه نمی‌کند. دنت تلاش می‌کند با مقایسه‌ی عملکرد رایانه با عملکرد ذهن انسان نشان دهد که رابطه‌ی مغز و ذهن مانند رابطه‌ی سخت‌افزار و نرم‌افزار رایانه است. بر این مبنا، آگاهی چیزی است که در بخش نرم‌افزاری دستگاه شناختی انسان شکل می‌گیرد تا با قسمت میزکار (Desktop) رایانه و با اطلاعات مفید، عمل خود را انجام دهد. (Dennett 2017: 263)

اما باید توجه داشت که این، ادعایی فلسفی است و نه یک نظریه‌ی علمی. حتی اگر بپذیریم که روش علمی در ارائه نظریات موفق در حوزه‌هایی سربلند بوده است، نمی‌توان نتیجه گرفت که در توضیح آگاهی هم موفق خواهد بود. به واقع، آگاهی ویژگی‌هایی دارد که هیچ نظریه‌ی علوم تجربی نمی‌تواند آن را تبیین کند. بر همین مبناست که دیوید چالمرز (David Chalmers) تأکید می‌کند که آگاهی از کیفیتی برخوردار است که با روش‌های علمی قابل بررسی نیست. زیرا که اولاً، آگاهی پدیده‌ای است کیفی، و کمیتی قابل اندازه‌گیری ندارد، و ثانیاً، پدیده‌ای سابجکتیو و تنها در دسترس اول شخص است و محقق روش علمی (سوم شخص) نمی‌تواند به آن دسترسی داشته باشد. (Chalmers 1995: 16-18) تاکنون هیچ نظریه‌ی علمی قادر به توضیح آگاهی با این ویژگی‌ها نبوده است. باید دانست که موضوعات مورد تحقیق همه‌ی علوم تجربی، مقولاتی عمومی و در دسترس همه هستند، و این، همان ویژگی است که در آگاهی وجود ندارد.

در واقع، چالمرز مشکل آگاهی را به دو مشکل آسان و دشوار ( Easy Problem and Hard Problem of Consciousness) تقسیم می‌کند. (Chalmers 1995a: 200-2) مشکل آسان آگاهی با مسائلی چون جمع‌آوری اطلاعات توسط مغز، طبقه‌بندی و جداسازی آن‌ها و فرایندهایی از این قبیل سر و کار دارد که می‌توان چگونگی آن‌ها را از طریق کارکرد فیزیکی مغز توضیح داد. به عبارت دیگر، اگر بتوان ساز و کار مغز را، به عنوان مثال، در چگونگی جمع‌آوری اطلاعات کشف کرد، مشکل آسان آگاهی نیز حل می‌شود، و موردی غیرقابل توضیح باقی نمی‌ماند. اما مشکل دشوار آگاهی با مقوله‌ی «تجربه آگاهی» (Conscious Experience) سر و کار دارد. در اینجا مسئله این است که چرا هر حالت فیزیکی در ما به شکلی آگاهانه صورت می‌پذیرد، نه ناآگاهانه؛ چرا حالت‌های آگاهی به شکلی مستقیم و بی‌واسطه در برابر ما حاضرند، و در دسترس ما قرار دارند، و این که «شبیهِ چیزی بودن» («something it is like») چیست. به عبارت دیگر، حتی اگر بتوانیم ویژگی‌های ساختاری، کارکردی و دینامیکی مغز را کشف کنیم، هم‌چنان این پرسش باقی خواهد ماند که آگاهی چیست؟ از این رو، به نظر می‌رسد توضیح آگاهی چیزی فراتر از توان و حیطه علم و روش علمی است. بر همین اساس، فیلسوفانی مانند چالمرز نیز تنها جوانب مسئله‌ی آگاهی را تبیین می‌کنند و ادعایی مبنی بر ارائه‌ی نظریه‌ای درباب تبیین و توضیح آگاهی ندارند.

دنت هرچند خصوصیات آگاهی را مسئله‌آفرین می‌داند، اما برای گریز از مشکلات فوق، ترجیح می‌دهد آن‌ها را موضوعی برای توضیح چیستی آگاهی قرار ندهد. آن نوع آگاهی که دنت موضوع بررسی می‌داند مقوله‌ای است که در چارچوب روش علمی بتوان درباره‌ی آن تحقیق کرد. اما این رویکرد، به جای حل مسئله، صورت مسئله را پاک می‌کند. زیرا رویکرد دنت با انکار ویژگی‌های مورد اشاره چالمرز همراه است، و این درحالی است که ما هر روز این ویژگی‌ها را در آگاهی خود درک می‌کنیم. کاری که دنت انجام می‌دهد ارائه‌ی تعریفی خاص از آگاهی است که بتوان برای آن، نظریه‌ای علمی ارائه کرد. با همه‌ی این‌ها، باز هم نظریه‌ای که در این چارچوب قرار گیرد با همان مشکلات مورد اشاره چالمرز روبروست و مسئله‌ی آگاهی را حل نمی‌کند. بنابراین، دنت نمی‌تواند ادعا کند که با روش علمی می‌توان پدیده‌ی آگاهی را توضیح داد.

دیگر اشکال اساسی استدلال استقرایی دنت و تعمیم نادرست آن را می‌توان بر مبنای برهانی موسوم به "فرا-استقرا بدبینانه" (Pessimistic Meta-Induction Argument) نشان داد. هرچند برخی نشانه‌های اولیه از این برهان را می‌توان در آثار هنری پوانکاره ( Jules Henri Poincaré (1854-1912) یافت (Poincaré [1905]1952: 160)، اما صورت‌بندی معاصر آن توسط پاتنم ارائه شده است. (Putnam 1978: 25) بر اساس این برهان، امروزه باور داریم که ترم‌های اساسی بسیاری از نظریه‌های موفق علمی گذشته به چیزی ارجاع نمی‌داند و از آن‌رو، آن نظریه‌ها کاذب بوده‌اند. بنابراین، با استقرا می‌توان نتیجه گرفت که بسیاری از نظریه‌های علمی امروز نیز، حتی اگر در توضیح و پیش‌بینی پدیده‌ها موفق باشند، احتمالاً کاذبند.

بر مبنای این برهان، نه تنها استقرای خوش‌بینانه دنت چندان محلی از اعراب ندارد، بلکه تاریخ علم در واقع، خلاف آن را نشان می‌دهد. به عبارت دیگر، نه تنها نظریه‌هایی که امروزه در مقام پیش‌بینی و توضیح موفق هستند، به احتمال زیاد کاذبند، بلکه حتی نمی‌توان امیدوار بود که در آینده نیز نظریه‌های علمی بتوانند توضیحی کاملاً درست و مطابق با واقع از پدیده‌های عالم ارائه دهند. این برهان، استدلالی قدرتمند است که علیرغم تلاش‌های فراوان واقع‌گرایان، هنوز پاسخی قانع‌کننده و فیصله‌بخش به آن داده نشده است.<sup>۲</sup> آشکار است تا زمانی که نتوان این برهان را به شکلی قاطع رد کرد، استدلال دنت، ادعایی بی‌پایه و نادرست خواهد بود.

شبهه این اشکالات علیه استدلال دنت در نظریه‌ی طراحی غیرهوشمند وارد است. وی مدعی است که سازوکار طراحی غیرهوشمند را می‌توان به توضیح چگونگی پیدایش همه‌ی موجودات، از جمله ذهن و آگاهی انسان بسط و تعمیم داد. به باور وی، خرد برآمده از ذهن انسان، هستومندی (Entity) ویژه نیست، بلکه یک قابلیت دیگر است که فرایندهای ناآگاهانه‌ی طراحی، برای او به ارمغان آورده است. دنت بدون ارائه‌ی هیچ شاهده‌ی نتیجه می‌گیرد که شعور و آگاهی در جهان پیش از پیدایش انسان وجود نداشت و پیدایش آن در انسان هم نتیجه‌ی طراحی غیرهوشمند است.

اما در پاسخ به مشکل دشوار آگاهی که پیشتر به آن اشاره کردیم، وی ادعا می‌کند این که گمان می‌کنیم می‌توانیم درباره‌ی درک آگاهی دیگر حیوانات مانند خرس و خفاش نظریه‌پردازی فلسفی کنیم، متأثر از ادبیات و فیلم‌هایی است که توهم «دیگری بودن

چگونه است» را از طریق مشاهده‌ی رفتار حیوانات در ما ایجاد می‌کند. چیزی که در رفتار ارگانیسم‌ها مشاهده می‌شود، خردورزی آگاهانه نیست، بلکه اجرای نقشه‌ی خردمندانه‌ای است که طراحی غیرهوشمند در نهاد ارگانیسم قرار داده است. اما همه‌ی این ادعاهای بدون دلیل، در واقع پاک کردن نافرجام مسئله‌ی دشوار آگاهی به جای حل آن است. علاوه بر این‌ها، مشکل دیدگاه دنت این است که وی تنها تفسیر قابل قبول برای نظریه فرگشت را تفسیر طبیعت‌گرایانه می‌داند. اما باید توجه داشت که فرگشت و طبیعت‌گرایی دو مقوله‌ی متفاوت هستند. فرگشت مکانیسمی است که بر مبنای علت‌های طبیعی، توضیحی برای شکل گرفتن انواع طبیعی فراهم می‌کند. اما طبیعت‌گرایی دیدگاهی است که ادعا می‌کند بخش بزرگی از تاریخ جهان، تهی از آگاهی و طراحی خردمندانه بوده است. این‌که شکل‌گیری جهان بدون دخالت آگاهی و غایت بوده است، ملازم با نظریه فرگشت نیست.

به‌علاوه، همان‌گونه که توماس نیگل (Thomas Nagel) از متفکرین معاصر، به درستی تأکید کرده است، به‌وجود آمدن حیات و ذهن از ماده در جهانی که از دیدگاه صرفاً طبیعت‌گرایانه مطلوب باشد، ممکن نیست. زیرا پدیده‌هایی این چنین باید به شکلی غایت‌انگارانه (Teleological) در مواد اولیه‌ی سازنده‌ی هستی وجود داشته باشند. پرسش نیگل این است که ویژگی‌هایی که منتهی به شکل‌گیری پدیده‌هایی مانند آگاهی و حیات توسط علت‌های طبیعی شده است، چرا از آغاز در ماده وجود داشت؟ وی پاسخی درخور به این سوال را از موضعی قابل دفاع می‌داند که وجود علت‌غایی را نیز در کنار علت‌های فاعلی طبیعی بپذیرد. بنابراین، طبیعت‌گرایی تنها تفسیر ممکن از نظریه فرگشت نیست. (Nagel 2012: 92-93) اما الوین پلانتینگا از این نیز فراتر رفته و استدلال می‌کند که اساساً باور داشتن به فرگشت با باور به طبیعت‌گرایی قابل جمع نیست.

#### ۴. آراء پلانتینگا در نقد طبیعت‌گرایی

به نظر پلانتینگا، باور به طبیعت‌گرایی با باور به وجود خداوند جمع نمی‌شود، مگر خدایی که نقش علی در روابط طبیعی نداشته باشد. اما وی علیه طبیعت‌گرایی متکی بر نظریه فرگشت استدلالی ارائه می‌کند تا نشان دهد این باور، سازگاری درونی ندارد. این استدلال به «استدلال فرگشتی در رد طبیعت‌گرایی» (The Evolutionary Argument Against

(Naturalism (EAN (مشهور است. خلاصه‌ی استدلال پلانتینگا این است که باورداشتن به فرگشت (E) با باور به طبیعت‌گرایی (N) متناقض است، و یکی دیگری را نفی می‌کند. (Plantinga 1993: 228) زیرا، نتیجه پذیرش نظریه فرگشت این است که قوای شناختی انسان لزوماً منجر به تولید باورهایی صادق نمی‌شود، حال آن طبیعت‌گرایان، باور خود به طبیعت‌گرایی را هم، فرآورده نظریه فرگشت و هم، باوری صادق می‌دانند. دیدگاهی که ناسازگاری درونی دارد و خود-شکن (Self-Defeating) است.

برای توجیه این که چرا نتیجه پذیرش نظریه فرگشت عدم تولید باورهایی صادق است، باید توجه داشت که فرایند فرگشت بر مبنای انتخاب طبیعی و براساس جهش‌های ژنتیکی اتفاقی صورت می‌پذیرد. انتخاب طبیعی نیز به این علت رخ می‌دهد که شانس بقای ارگانیسم زنده را بهبود بخشد. اما مؤلفه‌هایی چون اتکاپذیری (Reliability) و قابل‌اعتماد بودن قوای شناختی انسان که اهمیتی برای بقا ندارند، در این فرایند جایی ندارند. مهم‌ترین علت اتکاپذیری قوای شناختی انسان، ایجاد باورهای صادق است. بنابراین، در نظریه فرگشت باور صادق، جایی ندارد، بلکه آن چیزی ارزشمند است که برای بقا و تطابق ارگانیسم با محیط، لازم باشد. به عبارت دیگر، در چارچوب فرگشت بعید است که قوای ذهنی شناختی انسان، باورهای صادق تولید کند یا این که پدیده دیگری از این قبیل رخ دهد. در واقع، می‌توان گفت در نظریه فرگشت، احتمال اتکاپذیری قوای ذهنی، حتی با نگاهی منصفانه، اندک است. (Plantinga 1993: 219)

پلانتینگا در این‌جا دیدگاه پاپر (Popper 1972: 261) و کواین (Quine 1969: 126) را نقل می‌کند که بنا بر آن، علت این که گونه‌ی انسان در جریان انتخاب طبیعی زنده مانده است، این است که قوای شناختی او نظریه‌ها و حدسیات صحیحی را تولید کرده و به‌کار برده است. (Plantinga 1993: 218-9) در پاسخ، پلانتینگا ابتدا با نقل قولی از داروین تأکید می‌کند که خود مبدع نظریه تحول نیز با این ادعا چندان موافق نیست. سپس با استفاده از تحلیل استیفن استیچ، نشان می‌دهد که دیدگاه پاپر و کواین، دو مقدمه را پیش‌فرض گرفته است: نخست این که فرگشت ارگانیسم‌هایی می‌سازد که با تقریبی خوب، ویژگی‌های بهینه و کارآمد دارند. مقدمه دوم این است که یک سیستم شناختی خوب طراحی شده، یک سیستم شناختی عقلانی است؛ یعنی، سیستم شناختی قابل اعتمادی که باورهای صادق تولید می‌کند.

استیج با آوردن چند مثال، با حمله به مقدمه نخست نشان می‌دهد که انتخاب طبیعی تنها فرایند جاری در تحول نیست، بلکه می‌توان پیشامدهای ژنتیکی تصادفی داشت که به حذف ژن‌های سازگارتر و تثبیت ژن کمتر سازگار منجر می‌شوند. وی اضافه می‌کند که هیچ دلیلی وجود ندارد که فکر کنیم انتخاب طبیعی این امکان را خواهد داشت که به طراحی بهینه بیانجامد.

اما در مورد مقدمه دوم، استیج تأکید می‌کند که از دیدگاه انتخاب طبیعی موجه است گفته شود یک سیستم نسبت به دیگری طراحی بهتری دارد چنانچه سازگارتر باشد؛ یعنی شانس بقا و تولید مثل بیشتری داشته باشد. اما دلیلی وجود ندارد که ادعا کنیم سیستم شناختی قابل اعتماد نسبت به سیستم شناختی غیر قابل اعتماد سازگاری بیشتری داشته باشد؛ زیرا ممکن است، به عنوان مثال، نیازمند صرف انرژی بیشتری باشد و در نتیجه شانس بقای کمتری داشته باشد.

پلانتینگا پس از بیان هم‌دلانه آراء استیج می‌پرسد که شاید پاپر، کواین و هواداران آنها صرفاً تلاش کرده‌اند نشان دهند که در فرایند تحول طبیعی، بروز قوای شناختی قابل اعتماد، قطعی نیست، اما احتمال نسبتاً بالایی دارد. سپس وی تلاش می‌کند برهانی اقامه کند تا نشان دهد که چنین نیست. (Plantinga 1993: 220-2)

نکته نخست این است که حتی اگر دیدگاه کواین و پاپر درست هم باشد، حداکثر نتیجه‌ای که می‌دهد این است که رفتار ارگانیسم‌های واجد آگاهی و باقیمانده در فرایند تحول، با محیط، سازگارتر بوده است، اما از اینجا نمی‌توان نتیجه‌ای درباره باورهای آنها گرفت. زیرا تاکنون هیچ استدلالی اقامه نشده است که نشان دهد باورها ارتباطی علی با رفتارها دارند. به عبارت دیگر، صدق یا کذب باورهای این ارگانیسم‌ها ارتباطی علی با رفتارهایشان ندارند و بنابراین، در فرایند تحول اصولاً دیده نمی‌شوند. در نتیجه، احتمال بروز آنها در فرایند تحول به واقع پایین است. احتمال دیگر این است که باورهای چنین موجوداتی اساساً در بین علل رفتارهای آنها نیست، بلکه معلول رفتارهای آنها است. در چنین شرایطی، باورهای آنها می‌تواند به مقدار زیادی کاذب باشد. بنابراین، باز هم احتمال قابل اعتماد بودن آنها بسیار اندک است.

احتمال سوم این است که باورها تأثیرات علی بر رفتارها دارند، اما نه به دلیل محتوای خودشان؛ به عبارت دیگر، چنانچه مطابق با اصطلاحات رایج صحبت کنیم، می‌شود گفت



اثر آن‌ها ناشی از ساختار نحوی (Syntax) آن‌هاست نه محتوای معناشناسانه‌شان (Semantics). به عنوان مثال، چنانچه من با صدای بلند فریاد بزنم، ممکن است یک لیوان شیشه‌ای بشکند. اما شکستن لیوان ناشی از شدت صوت ایجاد شده است، و نه محتوای آن‌چه بر زبان آورده‌ام. این همان دیدگاهی است که در «نظریه محاسباتی ذهنی» (The Computational Theory of Mind) نیز شبیه آن وجود دارد. بنابراین دیدگاه، تصورات حاکی از واقعیت‌های خارجی صرفاً بر مبنای حالت نمادین و نحوی خودشان آثار علی دارند، و نه بر مبنای محتوای معناشناسانه‌ای که دارند.<sup>۳</sup>

احتمال دیگر این است که باورها در واقع ارتباط علی با رفتار و حتی در جهت سازش با طبیعت داشته باشند. اما مشکل این است که در این حالت، صرفاً باورها نیستند که رفتارها را تولید می‌کنند، بلکه آن‌ها به همراه عوامل متعدد دیگری هم‌چون میل و سایر حالات نفسانی، چنین ویژگی علی را دارند. به علاوه، بسیاری از این باورها که اثر علی دارند، ممکن است کاذب باشند. برای مثال، ممکن است فردی که با دیدن یک بیر درنده فرار می‌کند، در واقع چنین باوری داشته باشد که: «چه حیوان زیبایی! برای این‌که آن‌را رام کنم، باید به جهت مخالف فرار کنم.» در این مثال، باور کاذب «فرار کنم تا حیوان را رام کنم» و عمل منتهی به آن که همان فرار کردن از چنگال حیوان درنده است، در بقای ارگانیسم و تطابق آن با محیط نقش مثبتی دارد، اما این رفتار فرگشتی درست، نتیجه یک باور کاذب است. (Plantinga 1993: 222-6) نتیجه این که بین بقای یک ارگانیسم در فرایند فرگشت و داشتن باورهای صادق، ملازمه‌ای وجود ندارد.

در واقع، می‌توان گفت فرگشت برای ایجاد باور صادق مکانیسمی ندارد؛ در حالی که طبیعت گرا، دست‌کم برای توجیه صدق نظریه‌ی طبیعت‌گرایی، باید بتواند نشان دهد این نظریه، محصول فرایند فرگشت است. به عبارت دیگر، تفسیری که طبیعت‌گرا از فرگشت قوای شناختی در موجودات زنده می‌دهد، باید تأییدکننده دست‌کم یک باور صادق - یعنی، باوری که مورد استناد و اتکای طبیعت‌گرایان است - باشد. اما، پلانتینگا تلاش می‌کند نشان دهد که احتمال اتکاپذیری قوای شناختی، با فرض جمع بین طبیعت‌گرایی و فرگشت، اندک و بسیار کمتر از پنجاه درصد است. (Plantinga 1993: 228) وی برای شکل دادن به استدلال خود، از صورت‌بندی احتمالاتی شرطی به شکل زیر استفاده می‌کند:

$$P((N\&E \ \&C)/R) = \frac{P(N\&E\&C)+P(R/(N\&E\&C))}{P(R)}$$

در این معادله،  $N$  گزاره‌ی معرف طبیعت‌گرایی متافیزیکی،  $E$  نشان‌دهنده‌ی گزاره‌ی معرف فرگشت و  $R$  اتکاپذیری قوای شناختی است.  $P(N\&E)$  نیز احتمالی است که نشان‌دهنده‌ی مقدار صدق جمع طبیعت‌گرایی و فرگشت است. احتمال اتکاپذیری قوای شناختی  $P(R)$ ، براساس جهان‌های ممکن که در آن‌ها، باور صادق منجر به رفتار درست می‌شود، تعیین می‌گردد. پلانتینگا نشان می‌دهد که احتمال اخیر، اندک است. بنابراین، احتمال جمع باور صادق به طبیعت‌گرایی و باور صادق فرگشت نیز اندک است. اما چون به لحاظ شهودی، انسان‌ها بر این نکته توافق دارند که قوای شناختی آن‌ها قابل اعتماد و اتکاپذیر و بنابراین،  $R$  صادق است، می‌شود نتیجه گرفت که دیدگاه طبیعت‌گرایی کاذب است. پلانتینگا معتقد است طبیعت‌گرا در بهترین حالت می‌تواند دیدگاهی لادری‌گرایانه (Agnosticism) نسبت به فرگشت داشته باشد. (Plantinga 1993: 228)

از نظر پلانتینگا، شکست طبیعت‌گرایی در اتکاپذیر دانستن قوای شناختی در جمع با نظریه فرگشت نتیجه منطقی استدلال فوق است که خلاصه آن را می‌توان به این شکل صورت‌بندی کرد: (۱) اگر  $R$  اتکاپذیری قوای شناختی انسان باشد،  $P(R/N\&E)$  (احتمال  $R$  با فرض  $N\&E$ ) پایین است؛ (۲) از نظر منطقی، باور به درستی گزاره (۱)، منجر می‌شود به باور به  $\sim R$ ؛ (۳) نتیجه باور به  $\sim R$ ، عدم باور به هر گزاره‌ای از جمله  $N\&E$  است؛ (۴) بنابراین، باور به  $N\&E$ ، خودشکن است.

پلانتینگا معتقد است باید نظر خدا‌باورانی مانند جان لاک را پذیرفت که هوشمندی را از منشایی بیرون از ماده و از موجودی هوشمند می‌دانستند. در واقع، این منبع می‌تواند توضیحی برای اتکاپذیری قوای شناختی ما فراهم کند. راه حل پلانتینگا برای اتکاپذیر دانستن قوای شناختی ما این است که نوعی آگاهی پیشینی نسبت به آگاهی انسان فرض کنیم و به این ترتیب اعتبار قوای شناختی را به آن نسبت دهیم. این در حالی است که در دیدگاه طبیعت‌گرایانه، آگاهی پدیده‌ی پیچیده‌ای است که تولد آن بسیار متاخرتر از شکل‌گیری حیات است. (Plantinga 2011: 27)

لاک در جستاری در فاهمه انسان (An essay concerning human understanding) می‌گوید: "پذیرش این که هرگز ماده‌ی غیرهوشمند خام بتواند یک باشنده‌ی خردمند متفکر تولید کند همان اندازه غیرممکن است که هیچ چیز به خودی خود منشاء ماده باشد."

(Locke 1690: 616) لاک و بسیاری از خداباوران، ذهن و آگاهی را از خصوصیت بنیادین جهان می‌دانند. تنها آگاهی است که آگاهی می‌زاید. به گفته پلانتینگا، داروین‌گرایانی مانند دنت، دلیلی برای نشان دادن نادرستی دیدگاه لاک ندارند. بنا بر این، از دیدگاه پلانتینگا، خدا بهترین توضیح برای صادق بودن باورهای انسان است. از این رو، مشکل عدم اتکاپذیری قوای شناختی در خداباوری سستی، به معنایی که در ادیان مسیحیت و یهود و اسلام آمده است، وجود ندارد، چرا که اتکاپذیری قوای شناختی در این باورها از منشاء دیگری تأمین می‌شود. بنابر آموزه‌های این ادیان، چون که خداوند انسان را به صورت خود آفریده است، اعتمادپذیری قوای شناختی براساس دانشی است که خداوند به او داده است. (Plantinga 1993: 229)

علیه استدلال پلانتینگا مانند هر استدلال فلسفی دیگر انتقاداتی مطرح شده است. از جمله این که باورمندان به E&N می‌توانند دلایل دیگری برای باور به R داشته باشند؛ یا این که اتکاپذیری قوای شناختی مقوله‌ای بنیادین است که نیازی به پشتوانه‌ی تئوریک ندارد. (یعنی، پیش فرض تمام بررسی‌ها، اتکاپذیری قوای شناختی است و این مسئله‌ای است که نیاز به توضیح بیشتر ندارد)؛ هم‌چنین گفته شده است که اعتبار این قوا از جایی غیر از نظریه‌ی فرگشت می‌آید. نقد دیگر این است که پذیرش E&N حتی اگر باعث شکست بیش از نود درصدی R در گزاره‌های مختلف شود، باز دلیلی ندارد که قائلین E&N اتکاپذیری قوای شناختی را جزء گزاره‌های صادق خود به شمار نیاورند. (Fitelson et al. 1998: 124-127)

پلانتینگا در پاسخ به این انتقادات، حالت فردی را که هم‌زمان به طبیعت‌گرایی و فرگشت باور دارد، به وضعیت کسی تشبیه می‌کند که دارویی، به‌عنوان مثال، XX را مصرف کرده که قوای شناختی او را تحت‌الشعاع قرار داده است. در نتیجه، این فرد اتکاپذیری قوای شناختی خود را از دست داده و حتی نسبت به این باور که چنین دارویی مصرف کرده است، وضعیت شناختی قابل‌اتکایی ندارد. قوای شناختی کسی هم که به E&N باور دارد، درست مانند همین فرد است، که حتی در توجیه باور خود به همان E&N نیز راه به جایی نمی‌برد و شکست می‌خورد. (Plantinga 2002: 204-207)

اینک به نظر می‌رسد می‌توان نتیجه گرفت که نظریه‌ی فرگشت قادر نیست نشان دهد که تمام موجودات و ویژگی‌های آن‌ها، حاصل انتخاب طبیعی غیرهدایت‌شده (Unguided Natural Selection) است. به گفته پلانتینگا، حتی اگر از داروینی‌های جدید این

ادعا را بپذیریم که به وجود آمدن هویت‌های ماندگار حیات و آگاهی روی زمین، برآمده از قوانین زیست‌شناسی است، باز نمی‌توان نتیجه گرفت که این امور، حاصل انتخاب طبیعی هدایت‌شده نیستند. زیرا به لحاظ زیست‌شناسی، اثبات این که انتخاب طبیعی غیرهدایت‌شده، مسئول فرایند شکل‌گیری حیات باشد، به غایت دشوار است. (Plantinga 2011: 39-48)

## ۵. نتیجه‌گیری

طبیعت‌گرایی متافیزیکی دیدگاهی است که جز عوامل و هویت فیزیکی قائل به علت و هویت دیگری در عالم نیست. در این مقاله، پس از صورت‌بندی استدلال‌های دنت در رد خدای رخنه‌پوش و امکان طراحی غیرهوشمند، نشان داده شد که این استدلال‌ها عقیم و نادرست‌اند، و نمی‌توانند موضع خدا‌باوری را تضعیف کنند. بعلاوه، در نقد این استدلال‌ها نشان دادیم که برگرفتن دیدگاه طبیعت‌گرایانه نه تنها الزام‌آور نیست، بلکه مشکلات توضیحی پدیده‌هایی از قبیل مسئله‌ی آگاهی را بی‌پاسخ می‌گذارد. در ادامه، و با توضیح استدلال پلان‌تینگا، نشان داده شد که دیدگاه افرادی چون دنت مبنی بر جمع‌باور به طبیعت‌گرایی و فرگشت، ناسازگار و خودشکن است.

اینک می‌توان گفت هر چند برای تبیین پدیده‌های فیزیکی عالم، به نظر می‌رسد طبیعت‌گرایی روش‌شناختی تاکنون بهترین روش بوده است، اما لازمه‌ی انتخاب چنین روشی این نیست که پس، طبیعت‌گرایان هستی‌شناسانه نیز دیدگاهی درست است. بهترین نمونه از پدیده‌هایی که ما را از برگرفتن دیدگاه طبیعت‌گرایی فلسفی بازمی‌دارد، آگاهی است. این پدیده چنان ویژگی‌هایی دارد که نه می‌توان آن را فیزیکی دانست و نه می‌توان آن را با روش‌های تجربی و فیزیکی توضیح داد.

علاوه بر این، حتی طبیعت‌گرایی روش‌شناختی نیز با محدودیت‌هایی روبروست. دانش تجربی انسان هر قدر هم که پیشرفت کند، باز هم چنان محدود است و هرگز نمی‌توان ادعا کرد که کل پدیده‌های عالم، توضیحی تجربی و طبیعت‌گرایانه دارند. زمانی استیون هاوکینگ با این باور که هیچ وضعیتی از واقعیت‌های عالم در نهایت از دسترس فهم بشری بیرون نخواهد ماند، و با این تصور که فیزیک‌دانان به زودی نظریه‌ی نهایی فیزیکی توضیح‌دهنده‌ی عالم را کشف خواهند کرد، ادعا کرد چنان‌چه چنین نظریه‌ای کشف شود می‌توانیم آن چه را که در ذهن خدا (Mind of God) می‌گذرد، یعنی تمام واقعیت‌های نهایی

مربوط به عالم را نیز بدانیم. (Hawking 1988: 174-5) پیتر آتکینز (Peter Atkins) شیمی‌دان انگلیسی که به داشتن رویکردهای ضد دینی مشهور است، چنین نوشت که من این دیدگاه را دارم که هیچ چیز نمی‌تواند غیر قابل فهم باشد. علم بنیادین تقریباً در مراحل رسیدن به نتیجه نهایی قرار دارد و این فرایند، احتمالاً طی یک نسل، کامل خواهد شد. در واقع، به گمان وی، می‌توان گفت معرفت کامل اینک در دستان ماست. (Atkins 1992: 156-7) وی در کتاب خود موسوم به در باب وجود (*On Being*)، «ایمان» خود به این باور را چنین تکرار کرد که هیچ چیز نیست که روش علمی نتواند آن را آشکار کند و روشن سازد. (Atkins 2011: 104)

زیست‌شناسی انگلیسی، ریچارد داوکینز نیز در ابتدای کتاب خود، ساعت‌ساز نابینا (*The Blind Watchmaker*)، ادعا کرد که راز و رمز حیات، اینک گشوده شده است، و هرچند زمانی، وجود ما بزرگ‌ترین راز طبیعت خوانده می‌شد، اینک دیگر چنین نیست؛ زیرا، به گمان وی، داروین و والس (Alfred Russel Wallace (1823-1913) (این راز را حل کرده‌اند، هرچند باید نکات کوچکی را به راه‌حل آن‌ها اضافه کرد. (Dawkins 1996: xiii) در اواخر دهه ۱۹۸۰ فرانسیس کریک (Francis Crick (1916-2004) (که به همراه جیمز واتسون ساختار مولکول دی‌ان‌ای (DNA) را کشف کرده بود، ادعا کرد که آگاهی می‌تواند از نظر علمی توضیح داده شود و علم می‌تواند با بررسی رشته‌های عصبی متناظر با آن در مغز، حالت‌های آگاهی را توضیح دهد. وی در کتاب خود موسوم به فرضیه‌ای حیرت‌انگیز (*The Astonishing Hypothesis*) نوشت که حالت‌های نفسانی چون لذت، غم، خاطرات، تمایلات و نظایر آن‌ها و حتی اراده آزاد چیزی غیر از رفتار گروه وسیعی از رشته‌های عصبی نیست، و بنابراین همه آن‌ها می‌تواند موضوع تحقیق علمی قرار گیرد. (Crick 1994: 3)

اما آشکار است که چنین ادعاهایی ناشی از پیش‌فرض‌هایی نادرست درباره توان و حیطه علم و روش علمی است. حتی اگر بپذیریم که ممکن است زمانی، نظریه نهایی علم یا «نظریه همه چیز» (Theory of Everything (TOE) (نیز صورت‌بندی و ارائه شود، باز هم اصول و مبانی این نظریه، توضیح‌ناپذیر باقی خواهند ماند و ناچاریم که آن‌ها را به عنوان اصولی توضیح‌ناپذیر بپذیریم. به عبارت دیگر، باز هم در این جا این پرسش باقی خواهد ماند که اصول و قوانین بنیادینی که توضیح‌دهنده فرایندهای طبیعی هستند، از کجا آمده‌اند.

به علاوه، اگر قرار باشد خود آن مبانی نیز توضیح داده شوند، با مشکل تسلسل نامتناهی مواجه خواهیم شد و هیچ توضیحی، پایانی و نهایی نخواهد بود. بر همین اساس، برنده جایزه نوبل در فیزیک، استیون واینبرگ، که زمانی چون هاوکینگ امیدوار بود علم بتواند نظریه نهایی برای توضیح همه پدیده‌ها را کشف کند، تأکید می‌کند بسیاری از پدیده‌ها هستند که علم هیچ‌گاه نخواهد توانست آن‌ها را توضیح دهد؛ پدیده‌هایی چون کد ژنتیکی، اصول اخلاقی، مبانی ریاضیات بنیادی‌ترین قوانین طبیعت، و بالأخره، بنیادی‌ترین اصول علمی. (Weinberg 2004: 35-8) بنابراین، باید به نویسندگانی چون دنت یادآور شد که انتظار دست یافتن به قوانین علمی که بتوانند همه‌چیز، از جمله حیات و آگاهی، را توضیح دهند، خام‌اندیشانه، واهی و آرزویی دست‌نیافتنی است. بر همین قیاس، استنتاج طبیعت‌گرایی هستی‌شناسانه از طبیعت‌گرایی روش‌شناسانه، نوعی خام‌اندیشی مضاعف است.

### پی‌نوشت‌ها

۱. عبارت دنت "reason without reasoner" است. این اصطلاح، ساخته‌ی دنت است و از مفاهیم مهم کتاب از باکتری تا باخ است. شاید اگر از واژه "دلیل‌گر" به عنوان معادل برای "reasoner" استفاده شود، بهتر بتوان منظور او را در زبان فارسی منتقل کرد؛ زیرا واژه‌ی "خردمند" ارتباط با دلیل را در زبان فارسی به روشنی نمی‌رساند. سخن دنت این است که یک گروه از دلایل، دلیل‌گر دارند و گروهی دیگر بدون دلیل‌گرند.

۲. برای بحث تفصیلی در این باره، نک به: Mousavi Karimi (2009).

۳. برای بحث تفصیلی در این باره، نک به: Rescorla (2020).

### کتاب‌نامه

- Atkins, P. (1992) *Creation Revisited*. Oxford and New York: W. H. Freeman & Company.
- Atkins, P. (2011) *On Being: A Scientist's Exploration of the Great Questions of Existence*. Oxford: Oxford University Press.
- Chalmers, David J. (1995a) "Facing up to the Problem of Consciousness", *Journal of Consciousness Studies* 2: 200-19.
- Chalmers, David J. (1995) *The Conscious Mind: In Search of a Theory of Conscious Experience*. New York: Oxford university press, PP.16-18.

- Crick, F. (1994) *The Astonishing Hypothesis: The Scientific Search for the Soul*. New York: Charles Scribner's Sons.
- Dawkins, Richard (1996) *The Blind Watchmaker*. New York: W. H. Norton and Company.
- Deming, Daniel (2008) "Design, Science and Naturalism" *Earth-Science Reviews*, No. 90 PP. 40-79.
- Dennett, Daniel (2017) *From Bacteria to Bach and Back: The Evolution of Mind*. New York: W. W. Norton & Company.
- Dennett, Daniel (1991) *Consciousness Explained*. London: Back Bay Books.
- Dennett, Daniel (1995) *Darwin's Dangerous Idea: Evolution and The Meanings of Life*. London: Penguin Books.
- Dennett, Daniel (2008) "Descartes's Argument from Design" *The Journal of Philosophy*, Vol. 105, No. 7, PP. 333-345.
- Hawking, Stephen (1988) *A Brief History of Time: From the Big Bang To Black Holes*. New York: A Bantam Book.
- Fitelson, Branden. Sober Elliot (1998) "Plantinga's Probability Argument Against Evolutionary Naturalism" *Pacific Philosophical Quarterly*, Vol.79, PP. 115-129
- Forrest, Barbara (2000) "Methodological Naturalism and Philosophical Naturalism: Clarifying the Connection" *PHILO*. Vol. 3, No. 2 PP. 7-29.
- Locke, John (1690) *An Essay Concerning Human Understanding*. E-book available at: [www.earlymoderntexts.com](http://www.earlymoderntexts.com)
- Mousavi Karimi, Mirsaeid (2009) *Scientific Realism and the Fundamentality of Existence*, Avail. At: <https://ethos.bl.uk/OrderDetails.do?uin=uk.bl.ethos.503882>
- Nagel, Thomas (2012) *Mind and Cosmos: Why the Materialist Neo-Darwinian Conception of Nature Is Almost Certainly False*. New York: Oxford University Press. pp. 92-93.
- Plantinga, Alvin (1993) *Warrant and Proper Function*. Oxford: Oxford University Press.
- Plantinga, Alvin (2002) "Reply to Beilbey Cohorts" in *Naturalism Defeated? Essay on Plantinga's Evolutionary Argument Against Naturalism*. Edited by James Beilby. London: Cornell University press. pp. 204-207.
- Plantinga, Alvin (2011) *Where the Conflict Really Lies: Science, Religion, and Naturalism*. Oxford: Oxford University Press. pp. 27, 39-48.
- Poincaré, H. ([1905] 1952) *Science and Hypothesis*. New York: Dover. Republication of the 1905 edition, Walter Scott Publishing Company.
- Popper, K. (1972) *Objective Knowledge: An Evolutionary Approach*. Oxford: Clarendon Press.
- Putnam, H. (1978) *Meaning and the Moral Sciences*. Boston: Routledge & Kegan Paul.
- Quine, W. V. O. (1969) "Natural Kinds," in: *Ontological Relativity and Other Essays*. New York: Columbia University Press.

Rescorla, Michael (2020) "The Computational Theory of Mind", The Stanford Encyclopedia of Philosophy (Fall 2020 Edition), Edward N. Zalta (ed.), URL = <<https://plato.stanford.edu/archives/fall2020/entries/computational-mind/>>.

Weinberg, Steven (2004) "Can science explain anything?" in: Explanations: Styles of Explanation in Science, John Cornwell (ed.). Oxford: Oxford University Press, pp. 23-38.

